رخداد

## تولد فرزند زن متهم به قتل در زندان

■ **شرق:** زن و شوهری که متهم هستند ۹ سال قبل مرد جوانی را کشته و جسد تکه‌تکه شده‌اش را در مکان نامعلومی پنهان کرده‌اند، صبح دیروز همراه نوزاد شش‌ماهه‌شان که در زندان به دنیا آمده است، در دادگاه از خود دفاع کردند. در این جلسه زن جوان مدعی شد مقتول به او تعرض کرده بود و به همین دلیل نیز وی را به قتل رساندند. به گزارش خبرنگار ما، خانواده جوانی ۲۵ساله به نام شهرام روز ۲۲ خرداد سال ۸۱ نزد پلیس رفتند و مدعی شدند شهرام به یک‌باره ناپدید شده است. اظهارات خانواده این جوان نشان می‌داد او شب گذشته در خیابان قصرالدشت از یکی از دوستانش جدا شد و بعد از آن هیچ‌کس او را ندیده است. در جریان تحقیقات هیچ ردی از جوان ناپدیدشده به دست نیامد، تا اینکه مدتی بعد کارآگاهان پلیس آگاهی به سرنخ‌هایی دست یافتند که فاش می‌کرد شهرام شب قبل از مفقود شدن به خانه زنی به نام رفعت رفته بود. با به دست آمدن این سرنخ ماموران تلاش‌هایشان را به دستگیری رفعت معطوف کردند اما او خانه‌اش را در خیابان قصرالدشت ترک کرده و هیچ‌کس از محل سکونت جدیدش اطلاعی نداشت. در شرایطی که رفعت به‌عنوان تنها مظنون پرونده شناخته شده بود، تلاش‌ها برای دستگیری او ادامه یافت تا اینکه اواخر سال گذشته تجسس‌های دامنه‌دار پلیس به دستگیری رفعت و شوهرش فرامرز در روستایی دورافتاده در شمال کشور منجر شد. پس از آن، این زن و شوهر تحت بازجویی‌های فنی- پلیسی قرار گرفتند و راز ناپدید شدن شهرام را برملا کردند. رفعت مدعی شد چون شهرام به او تجاوز کرده بود، با همدستی شوهرش او را به خانه‌شان کشانده و کشتند. فرامرز نیز با تایید اظهارات همسرش مدعی شد بعد از این حادثه جنازه را مثله و در زیرزمین خانه دفن کرده است. رفعت که هنگام دستگیری باردار بود، در زندان فرزندش را به دنیا آورد و پس از آن تحقیقات از وی ادامه یافت تا اینکه با بازسازی صحنه جنایت توسط او و شوهرش، آنها صبح دیروز

همراه با نوزادشان در مجتمع قضایی بعثت حاضر شدند و در برابر اتهام قتل عمد از خود دفاع کردند. در ابتدای این جلسه پدر شهرام به‌عنوان ولی‌دم خواستار قصاص رفعت و فرامرز شد. سپس رفعت در حالی که نوزاد شش‌ماهه‌اش را در آغوش گرفته، آنچه را که ۹ سال قبل رخ داده بود، بازگو کرد. او گفت: من به موادمخدر اعتیاد داشتم و به همین دلیل نیز با شهرام آشنا شدم. یک روز که سراغ شهرام رفته بودم، او من را به داخل خانه کشاند و در حضور دو نفر از دوستانش به من تجاوز کرد. وقتی به خانه برگشتم، شوهرم فهمید اتفاق بدی برایم افتاده است. به همین دلیل با من درگیر شد و بعد از آنکه مرا کتک زد، مجبور شدم رازی را که تا آن زمان مخفی نگه داشته بودم، برملا کنم. بعد از آن بود که فرامرز از من خواست با شهرام تماس بگیرم و او را به خانه بکشانم. من هم با ترفندی خاص او را فریب دادم و او که از متاهل بودن من بی‌اطلاع بود، نیمه‌شب به خانه‌مان آمد. به این ترتیب من و شوهرم او را غافلگیر کردیم و با چند ضربه چاقو جانش را گرفتیم. سپس جنازه را تکه‌تکه کردیم و آن را در گودالی که در زیرزمین خانه حفر کرده بودیم، دفن کردیم. سه سال از این ماجرا گذشت اما چون باید خانه را تخلیه می‌کردیم، به ناچار گودال را باز کردیم و بقایای جنازه را داخل یک گونی ریختیم و با خود به اصفهان بردیم. بعد از آن دیگر من جسد را ندیدم. در ادامه این جلسه فرامرز نیز چگونگی ارتکاب این جنایت را شرح داد و درباره سرنوشت جسد مقتول گفت: وقتی می‌خواستیم به اصفهان برویم، بقایای جنازه را داخل یک کیسه ریختیم. سپس آن را داخل یک کارتن تلویزیون گذاشتیم و همراه وسایل‌مان به اصفهان بردیم. چند روز بعد از آنکه در خانه جدیدمان مستقر شدیم، من کارتن تلویزیون را کنار زباله‌ها گذاشتم و بعد از آن نیز دیگر از آن خبری ندارم. با پایان اعترافات دو متهم، قاضی ختم جلسه را اعلام کرد. بر اساس این گزارش، قرار است در جلسه بعد با اخذ آخرین دفاع از دو متهم در این‌باره تصمیم‌گیری شود.

## دختری دیگر قربانی اسیدپاشی شد

■ **ایسنا:** دختر ۱۹ساله ایلامی که مورد اسیدپاشی قرار گرفته بود، صبح دیروز در یکی از بیمارستان‌های تهران جان باخت. «یثرا. ص» دختر ۱۹ساله‌ای بود که هفته پیش به همراه مادر ۳۵ساله‌اش مورد اسیدپاشی قرار گرفت و ساعت ۱۱ صبح چهارشنبه به علت شدت جراحات وارده ناشی از سوختگی با اسید دچار ایست قلبی شد. حال عمومی مادر ۳۵ساله این دختر جوان نیز که مورد اسیدپاشی قرار گرفته، نامساعد گزارش شده و براساس گزارش‌های دریافتی این فرد نیز دچار سوختگی درجه چهار عمیق است.

# محکومیت عامل جنایت پل مدیریت به قصاص در ملاءعام

## متهم: از جامعه عذرخواهی می‌کنم

کوشا در حال دفاع از خود

**شرق:** درهای قهوه‌ای‌رنگ و بزرگ سالن امام خمینی(ره) دادگاه کیفری استان تهران گشوده می‌شود. صدای زنجیر در فضای سالن می‌پیچد و ۲۰۰ تماشاچی همزمان روی برمی‌گردانند تا متهم پرونده قتل روی پل مدیریت را تماشا کنند. کوشا آرام و آهسته قدم بر می‌دارد و با هدایت ماموران بدرقه وارد دادگاه می‌شود.

سومین صندلی قرمزرنگ ردیف اول،جایی است که این جوان ۲۳ساله، دارای مدرک کارشناسی ادبیات از دانشگاه علامه‌طباطبایی روی آن و بین یکی از ماموران بدرقه و وکیل مدافع تسخیری‌اش می‌نشیند و انتظار می‌کشد تا رییس شعبه رسمیت جلسه را اعلام کند و محاکمه او به اتهام قتل همکلاسی‌اش- مهسا- آغاز شود.

نگاه‌های حاضران آنچنان روی کوشا سنگینی می‌کند که پیراهنش از شدت تپش قلب، موج برمی‌دارد. عقربه‌های ساعت که روی ۱۱ می‌ایستد هیات قضات برای محاکمه وارد سالن می‌شوند؛ نورالله عزیزمحمدی، رییس دادگاه، سری، واعظی، اروین و بردبار، مستشاران شعبه. دادگاه با سه ساعت تاخیر شروع شده است به همین خاطر هم قاضی عزیزمحمدی حرف‌هایش را با گلایه آغاز می‌کند: «۱۰ سال است که ما گرفتار این بی‌نظمی هستیم از ساعت هشت صبح برای محاکمه آماده شده‌ایم اما متهم را طبق معمول دیر آوردند و با این وضعیت برای قضات روحیه‌ای باقی نمی‌ماند که بتوانند با حوصله محاکمه کنند.» بعد از این گلایه، دادگاه رسمیت می‌یابد.

### طرح شکایت

جلسه محاکمه کوشا صبح دیروز با اظهارات ذبیح‌زاده، نماینده دادستان تهران رسمیت یافت. او برای کوشا درخواست اشد مجازات را کرد و چنین گفت: ریاست محترم شعبه ۷۱، جوانی که در جایگاه متهم نشسته مردی است که دختری بی‌گناه را مقابل چشمان مردم به قتل رسانده است. این قتل ساعت ۱۳ و ۳۱ دقیقه ظهر روز ۱۵ تیر سال‌جاری مقابل چشمان مردم اتفاق افتاد. کوشا که درگیر عشقی یکطرفه شده بود مهسا امین‌فروغی را روی پل عابرپیاده کنار پله‌های برقی با ضربات متعدد و پی‌درپی چاقو به قتل رساند. فوت این دختر ۴۵ دقیقه بعد از وقوع به بازپرس جنایی تهران خبر داده شد و ماموران اعلام کردند مهسا وقتی از دانشکده به سمت خانه‌اش می‌رفت مورد هجوم یکی از همکلاسی‌هایش قرار گرفت. ریاست محترم دادگاه مدارکی که در کیفرخواست ارایه داده شده نه فقط اعترافات متهم بلکه گفته‌های شاهدان پرونده، بازسازی صحنه جرم، گفته‌های همکلاسی‌های متهم و مقتول و شکایت اولیای‌دم است. کوشا با دو چاقو به طرز خشن و وحشیانه‌ای دختری را که تنها جرمش نه گفتن به خواسته او بود به قتل رساند. من به عنوان نماینده دادستان تهران برای کوشا با توجه به درخواست اولیای‌دم مقتول به اتهام قتل، درخواست اشد مجازات با رعایت موازین قانونی و همچنین به لحاظ جنبه عمومی جرم درخواست مجازات به جرم ایراد جرح به خانم مرضیه- دوست همراه مهسا- در صحنه جرم را دارم.

در ادامه با توجه به اینکه پدر و مادر مهسا به خاطر شرایط نامناسب روحی نتوانسته بودند در دادگاه حاضر شوند وکلای آنها به جایگاه فراخوانده شدند. آنها برای متهم درخواست قصاص در ملاءعام کردند. یکی از وکلا به هیات قضات گفت: کوشا دوسال به قتل مهسا فکر کرده و چهارماه برای آن نقشه کشیده بود. او برای قتل، چاقو خریداری کرده و به قصد قتل از کرج به تهران آمده بود. چرا نباید فرقی بین عمل او و یک قتل اتفاقی باشد. کاری که کوشا کرد یک جامعه را تحت تاثیر قرار داد، چرا نباید برای او مجازاتی به جز قتل در نظر گرفته شود و چرا جرم محاربه از چشم دادستان مخفی می‌ماند.

در این هنگام قاضی عزیزمحمدی توضیح داد: «به صرف اینکه متهم چاقو داشته است نمی‌توان او را محارب دانست در این صورت باید ۴۰درصد مجرمان قتل را محاربه بدانیم.»

ذبیح‌زاده نیز در پاسخ وکیل اولیای‌دم گفت: «کیفرخواست به دقت صادر شده است هر چند آقای وکیل سخنرانی احساسی کردند تا حاضران را تحت تاثیر قرار دهند اما دستگاه قضایی با منطق و قانون به جرم رسیدگی می‌کند و نه احساس. ما تحت تاثیر این حرف‌ها قرار نمی‌گیریم و با سرعت و دقت و حفظ حقوق متهم و شاکی کیفرخواست را صادر می‌کنیم.»

### اظهارات شاهدان

این‌بار نوبت شهود بود تا آنچه را دیده بودند برای دادگاه توضیح دهند. اولین شاهد این پرونده مرضیه، دوست نزدیک مهسا بود. این دختر که هنوز دستش باندپیچی‌شده بود، گفت: دوسال قبل بود که در درس مرجع‌شناسی به مشکل برخوردیم و چون استاد امتحان سختی گرفته بود همه ما نمره کمی گرفتیم؛ برای اعتراض به دفتر گروه رفتیم. همه بچه‌ها از جمله کوشا و مهسا بودند و هنوز مساله‌ای پیش نیامده بود. فردای آن روز مهسا عصبانی و خشمگین بین بچه‌ها آمد و گفت کوشا او را دیده و گفته است تو پایت را به من زدی و از این کار منظور داشتی.

مهسا خیلی ناراحت بود. بعد از این ماجرا چندین‌بار کوشا سعی کرده بود جلو مهسا را بگیرد و با او حرف بزند اما موفق نشده بود. بار آخر شماره‌ای را روی کاغذ نوشته و به مهسا داده بود، مهسا هم عصبانی شده و جواب داده بود اینجا دانشگاه است، باید مثل یک انسان فرهنگی رفتار کرد نه اینکه مثل مردان خیابانی به من شماره بدهد و برای همین باز هم به کوشا جواب منفی داد. مدتی بعد کوشا جلو من را گرفت و خواست با مهسا صحبت کنم. به کوشا گفتم مهسا پسر دیگری را دوست دارد و به تو علاقه‌ای ندارد، ذهنت را مشغول نکن چون او بعد از پایان درسش ایران را ترک می‌کند. دیگر ماجرا تمام شد و من و مهسا هیچ چیز از کوشا ندیدم. ما گروه خوبی داشتیم اما کوشا خیلی در جمع ما حاضر نمی‌شد. روز حادثه ما داشتیم از دانشکده بیرون می‌رفتیم که با دوست‌مان در تجریش قرار گذاشتیم، بعد از روی پل رد شدیم تا به آن طرف اتوبان برویم. مهسا برای پایین رفتن از پله‌های برقی چند قدم از من جلوتر رفت که یکدفعه دیدم شخصی با لباس سفید آمد و از من پیشی گرفت، مهسا را گرفت و به دیواره پل کوبید و با مشت به کمر او زد، فکر کردم کتکش می‌زند، سعی کردم او را از مهسا جدا کنم. فریاد می‌زدم و کمک می‌خواستم ناگهان مهسا روی زمین افتاد و مرد سفیدپوش هم روی مهسا نشست باز با دو مشتش می‌کوبید که یکدفعه دیدم خون با فشار زیادی از بدن مهسا بیرون زد. به او حمله کردم و سیلی به صورتش کوبیدم، پارچه‌ای که روی صورتش کشیده بود زمین افتاد و من دیدم که کوشا این‌طور به جان مهسا افتاده است قسمش دادم این کار را نکند، هیچ چیز حالی‌اش نبود دوباره جلو رفتم به من هم حمله کرد البته اصلا یادم نیست چطور زخمی شدم اما یادم هست مردی از پشت به سر کوشا کوبید، او بلند شد و فرار کرد.

مهسا مقتول

بعد از مرضیه، مردی که مهسا را به بیمارستان رسانده بود به جایگاه آمد. او گفت: در رستوران پایین پل نشسته بودم که صدای فریاد شنیدم بیرون آمدم دیدم زنی کمک می‌خواهد بالا رفتم دیدم مردی روی دختری نشسته است و او را دودستی با چاقو می‌زند و چپ و راست به سینه دختر می‌کوبد. بلافاصله پایین رفتم و میله‌ای را که دست یک شهروند بود، گرفتم و دوباره آمدم با میله چند ضربه به او زدم، مرد جوان بلند شد و فرار کرد. او داشت می‌رفت و من دنبالش کردم و مرتب از پشت می‌زدم. ماشین نیروی انتظامی هم در ترافیک اتوبان بود، چند مامور هم داخل آن بودند. مردم جمع شدند و من ضارب را به مردم سپردم و برگشتم وانتی گرفتم، دخترک را بغل کردم و به سمت پایین رفتم. ماشین پلیس هم آنجا بود و دید که مردم جمع شده‌اند و لباس‌های من خونی است اما مکثی کرد و رفت. با کمک یکی از مردم مهسا را پشت ماشین گذاشتم و با هم به بیمارستان رفتیم. دستم را روی قلبش گذاشته بودم تا خون پمپاژ نکند. در راه با داد و فریاد سعی می‌کردیم ماشین‌ها را دور کنیم و راه باز شود مهسا را در کنار بار وانت گذاشته بودیم. برخی از مردم اعتنا نمی‌کردند اما بعضی هم کنار می‌رفتند. به بیمارستان رسیدیم همین که مهسا را روی تخت گذاشتند من از حال رفتم و مدتی بعد به هوش آمدم. به ماموری که در محل حاضر شده بود گفتم پلیس آمد ولی به ما محل نگذاشت.

مهدی، شاهد دیگر پرونده نیز وقتی در جایگاه حاضر شد از بی‌اعتنایی پلیس گفت: سعی‌کردیم کوشا را از روی مهسا بلند کنیم اما به سمت ما چاقو پرت می‌کرد. در آن هنگام مردم زیادی جمع شده بودند ولی فقط باموبایل فیلمبرداری می‌کردند. تعداد جمعیت آنقدر بود که اگر آنها موبایل‌هایشان را به جای فیلمبرداری به طرف متهم پرت می‌کردند، او فرار می‌کرد. در آن اثنا مردی (شاهد قبلی) آمد و با میله‌ای که به سرش زد، او را بلند کرد. من هم با کمک شاهد قبلی داشتم مهسا را به سمت وانت می‌بردم که ماشین پلیس را دیدم. آنها تجمع مردم و لباس‌های خونی ما را دیدند. مهسای زخمی را هم دیدند اما توجهی نکردند و رفتند. وقتی در بیمارستان پلیس آمد من همه چیز را گفتم مردی به اسم (الف) که از سرکلانتری هم آمده بود همه گفته‌های من را درباره پلیس صورت‌جلسه کرد. حتی گفتم یک ماشین سمند بود و احتمالا گشت همان منطقه بود و او گفت به موضوع رسیدگی می‌کند. من و چند زن و مردی که شاهد ماجرا بودیم زیر صورت‌جلسه را امضا کردیم.

در این هنگام قاضی عزیزمحمدی توضیح داد چنین صورت‌جلسه‌ای را در پرونده ندیده است. اما شاهد پرونده تاکید کرد این صورت‌جلسه وجود داشت و شاهدان هنوز هم هستند او نام فردی را که صورت‌جلسه را از شهود دریافت کرده بود، به قضات گفت. سپس نماینده دادستان هم خطاب به دادگاه گفت این صورت‌جلسه را در پرونده ندیده است وگرنه اقدام قانونی در این خصوص انجام می‌گرفت، قاضی نیز حرف او را تایید کرد و گفت: این موضوع متاثرکننده و باعث تاسف است.

وقتی چهارمین شاهد در جایگاه حاضر شد او نیز به حضور پلیس در محل اشاره کرد و گفت: وقتی کوشا داشت مهسا را می‌زد مردم با پلیس و اورژانس تماس گرفتند. پسرکی در آنجا بود که راکت بدمینتون داشت، راکت را گرفتم و به سمت کوشا پرت کردم. او با چاقو به سمت من آمد. من سال‌ها رزمنده جنگ بودم و باید شهیدان را شناسایی می‌کردم اما این صحنه از آن صحنه‌ها دلخراش‌تر بود و من هنوز هم شب‌ها خوابم نمی‌برد اما متاسفم نتوانستم کاری بکنم. من در محل حادثه یک مامور پلیس دیدم و به او گفتم تو لباس داری و می‌توانی دخالت کنی. تو پلیس هستی اما آن مامور جواب داد کاری از دستم بر نمی‌آید. با اصرار من جلو آمد اما دخالت نکرد ولی از مردم شنیدم که ماشین پلیس در محل بوده و بی‌اهمیت رد شده است.

### دفاعیات متهم به قتل

صحبت‌های شاهدان که تمام شد کوشا در جایگاه ایستاد. او ابتدا خودش را معرفی کرد و بدون اینکه قاضی از وی سوال کند به قتل مهسا اعتراف کرد و گفت هر آنچه در کیفرخواست آمده است را قبول دارد. او گفت: از روز اولی که مهسا را در دانشگاه دیدم عاشقش شدم. نمی‌دانم این دختر چه داشت که این‌طور به او دل بسته بودم تا اینکه تصمیم گرفتم از او بخواهم با من رابطه داشته باشد. می‌خواستم با مهسا ازدواج کنم اما قبلش به او پیشنهاد دوستی دادم تا بتوانیم بیشتر همدیگر را بشناسیم ولی مهسا رفتار بدی با من می‌کرد، من را تحقیر می‌کرد؛ کاری کرده بود که انگشت‌نمای همه باشم. مهسا و دوستانش روی من اسم گذاشته بودند و همه مسخره‌ام می‌کردند. چند بار هم مهسا را در محل زندگی‌ام دیدم. مهسا قبل از ورود به دانشگاه در کرج زندگی می‌کرد و وقتی من را آنجا دیده بود از اهالی محل سوالاتی کرده بود که همین موضوع باعث تحقیر من شد. همه به من کنایه می‌زدند. دوسال بود که این نفرت در وجودم بود با خودم می‌گفتم فراموش کن اما همین که مهسا را می‌دیدم دوباره همه چیز مثل روز اول می‌شد. می‌خواستم به او ضربه‌ای بزنم که دلم خنک شود. او نباید من را این‌طور تحقیر می‌کرد. با همه پسران دانشگاه خوشرو بود به‌جز من. نمی‌توانستم این موضوع را تحمل کنم. تا اینکه روز حادثه که خیلی حالم بد بود چاقوها را برداشتم. به سمت دانشگاه رفتم، می‌دانستم مهسا می‌آید. وقتی او را دیدم تعقیبش کردم. اصلا حالت عادی نداشتم. باور کنید نمی‌فهمیدم چه می‌کنم. هیچ صدایی نمی‌شنیدم. من مهسا را کشتم اما در آن لحظه نمی‌دانستم چه کرده‌ام. در کلانتری فهمیدم چه شده است؛ به من گفتند بر تمام قسمت‌های بدن مهسا چاقو زده‌ام.

کوشا درباره زندگی خصوصی‌اش گفت: خواهرم فوق‌لیسانس دارد و برادر کوچکم هم تازه دیپلم گرفته است. پدر و مادرم هر دو تحصیلکرده هستند اما من زندگی آرامی نداشتم و در محیطی پر از درگیری بزرگ شدم. با پدر و مادرم هم خیلی درگیر می‌شدم و چندبار از خانه قهر کردم اما هربار چند روز بیشتر طول نکشید. از وقتی دبیرستان بودم چاقو داشتم. در منطقه ما همه این‌طور بودند دو چاقویی را که در این قتل به کار بردم از دبیرستان داشتم، متاسفانه اشتباه کردم نباید این کار را می‌کردم. خیلی متاسفم و از خانواده مهسا و جامعه عذرخواهی می‌کنم.

بعد از کوشا، وکیلش در جایگاه حاضر شد و دفاعیات خود را مطرح کرد. سپس کوشا برای آخرین بار از خودش دفاع کرد و گفت: از خانواده مهسا عذرخواهی می‌کنم. نمی‌دانم چرا این‌طور شد. آنها خیلی خانواده متینی هستند، وقتی من را در دادسرا دیدند اصلا بی‌احترامی نکردند. از پدر و مادر مهسا و والدین خودم عذرخواهی می‌کنم، من باعث بدبختی هر دو خانواده شدم و به پدر مهسا می‌گویم هر تصمیمی در مورد من بگیرد با کمال میل می‌پذیرم. او حق دارد من را که سرمایه زندگی‌اش را از بین بردم، قصاص کند هر طور که دوست دارد اما درخواست دارم من را ببخشد و بداند که من مهسا را دوست داشتم.

بنا بر این گزارش، بعد از پایان جلسه محاکمه، هیات قضات برای صدور رای دادگاه وارد شور شدند و کوشا را به اعدام در محل قتل محکوم کردند.

### گفت‌وگو با متهم به قتل

## باید جای کوشا باشید

کوشا، متهم پرونده بعد از پایان جلسه محاکمه در گفت‌وگویی کوتاه به سوالات خبرنگار ما پاسخ داد:

**مدت‌زمان زیادی از زندانی شدن تو نگذشته است در زندان چه می‌کنی؟**

اینکه زندان هستم برایم اهمیتی ندارد، قتل مهساست که من را دیوانه کرده. از وقتی این اتفاق افتاده حتی یک لحظه چهره مهسا از ذهنم پاک نمی‌شود و فقط به او فکر می‌کنم. مهسا همه عشق و امیدم بود. چرا این کار را کردم، نمی‌دانم.

**قبل از مهسا با دختری رابطه داشتی؟**

مهسا اولین و آخرین عشق من بود. به همین خاطر نتوانستم خودم را کنترل کنم. من مهسا را دوست داشتم.

**وقتی مهسا به تو جواب منفی داد می‌توانستی با دختر دیگری ازدواج کنی.**

باید جای کوشا باشید تا بفهمید مهسا برایش که بود. من عاشق او بودم.

**می‌دانی چه حکمی در انتظار توست؟**

می‌دانم قصاص خواسته‌اند و حق هم دارند. پدر و مادر مهسا هرچه بخواهند من قبول می‌کنم. اینکه بمیرم برایم مهم نیست.

**اگر حکم اعدام در ملاءعام برایت صادر کنند چه؟**

مرگ برایم اهمیتی ندارد. حتی می‌توانم همین حالا خودکشی کنم. زندگی برایم اهمیتی ندارد. اما اعدام من در ملاءعام باعث می‌شود تا خانواده‌ام که فرهنگی و محترم هستند بیشتر از این تحقیر شوند. آنها سزاوار مجازات نیستند. این من هستم که باید مجازات شوم. من را همین فردا هم اعدام کنند بدون اعتراض می‌پذیرم اما در ملاءعام این کار را نکنند چون خواهر و برادرم نمی‌توانند از این به بعد در جامعه زندگی کنند.

**برای قتل مهسا از قبل نقشه کشیده بودی؟**

نه هیچ نقشه‌ای نداشتم اما می‌دانستم کاری دست خودم و مهسا می‌دهم. اما چاقو را که برداشتم هیچ نقشه‌ای نداشتم.

**اگر اولیای‌دم رضایت بدهند چطور زندگی‌ات را می‌گذرانی؟**

من دیگر زندگی ندارم، مرگ برای من بهتر از زندگی است. هیچ برنامه‌ای برای آینده ندارم من فقط به مهسا فکر می‌کنم.

**پیش از این هم به انتقام فکر کرده بودی؟**

خیلی عصبی بودم. از دوران بچگی اضطراب داشتم و چند دوره هم داروی ضداضطراب مصرف کرده بودم. جنون ندارم اما خیلی عصبانی بودم، بعد از اینکه از بودن با مهسا ناامید شدم شرایط روحی‌ام خیلی بدتر شد.

**چرا به خواستگاری مهسا نرفتی؟**

وقتی خودش قبول نمی‌کرد مطمئنا خانواده‌اش هم قبول نمی‌کردند؛ کار بیهوده‌ای بود.

## زخمی بر پیکر جامعه

آریا آقاسی*

متاسفانه آنچه در پرونده «پل مدیریت» شاهد آن بودیم، شبیه به حادثه‌ای بود که سال گذشته در میدان کاج اتفاق افتاد. جوانی با سلاح سرد و با اتکا به آنچه خود کینه بسیار سنگین ناشی از عدم توجه جوانی دیگر می‌داند صحنه دلخراشی را رقم می‌زند و موجب مرگ انسان بی‌گناهی می‌شود اما در صورت ریشه‌یابی علل و عوامل این‌گونه اقدامات از سوی اشخاص، تاثیر اجتماعی، خانوادگی و حتی خلأهای قانونی در این خصوص بدون نقش نخواهد بود. متهم این پرونده، شخصی است که در صورت تعمق در محیط اجتماعی وی و نحوه زندگی او می‌توان دریافت اگر مرتکب جنایت سهمگین‌تری می‌شد، باز جای تعجبی باقی نمی‌گذاشت اما صرف‌نظر از شخص مرتکب، از جمله عوامل ارتکاب چنین جرمی که موارد مشابه آن نیز کم نیست، می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد:

۱- عوامل خانوادگی (تولد و رشد افراد در خانواده‌هایی که از نظر جامعه‌شناسی به آنها خانواده‌های خشن و ناراحت اطلاق می‌شوند): در این خانواده‌ها فرزندان در محیطی زندگی می‌کنند که والدین دایما در اصطکاک با همدیگر و از بین بردن آرامش فرزندان هستند و به جای آموزش محبت، خشم و عصبانیت را در اخلاق آنها نهادینه می‌کنند. این خود شروع مختصری برای ایجاد روابط دوستی از سوی فرزندان با اشخاصی در خارج از منزل است که آن دوستان نیز دست‌کمی از خود فرد نخواهند داشت، دوستانی که در قالب هدیه، مخوف‌ترین و خطرناک‌ترین اشیای موجود و ساخته‌شده را به همدیگر تقدیم می‌کنند.

۲- عوامل اجتماعی (که بی‌ارتباط با مورد قبل نیز نخواهد بود): موضوع اصلی بلاتکلیفی جوانانی است که در این سنین تمام دغدغه و تلاش‌شان پیدا کردن راهی برای گذراندن امورات است اما پس از اخذ مدارک تحصیلی‌شان نه در محیط کار می‌توانند آرامش خاطر بیابند و نه در اجتماع و نتیجه ایجاد تفکری می‌شود که حاصلش جز آنچه در چند روز اخیر شاهدش بودیم، نمی‌تواند باشد. البته مصلحت‌گرایی شخصی و شخصیتی هر شخص بنا بر آنچه در سرنوشت وی می‌توان یافت قطعا باعث خواهد شد تا همه اشخاص مرتکب چنین جنایاتی نشوند.

۳- خلأ قانونی: آنچه در هنگام وقوع هر جرمی به ذهن قاضی متبادر می‌شود اصل قانونی بودن جرایم و مجازات‌هاست. در مورد این واقعه طی مواد ۲۰۴ الی ۲۱۰ از قانون مجازات اسلامی مصوب سال ۱۳۷۵ و سایر مواد قانونی به صراحت اشاراتی وجود دارد اما آنچه هم اکنون در پی حدوث چنین واقعه‌ای از آن به عنوان خلأ قانونی یاد می‌شود، عدم منع قانونی همراه داشتن سلاحی است که در هر لحظه و مکانی بدون اینکه دیگران از وجود آن مطلع شوند، وجود ندارد. سلاحی که طی سال‌های اخیر بیشترین عامل قتل و جنایت را به خود اختصاص داده است. بنابراین آنچه از سوی دادستان کل و نمایندگان امنیت اجتماع در جلسه علنی روز چهارم تیر در مجلس شورای اسلامی مورد مداقه و بررسی قرار گرفت خود جای این امیدواری را دارد که حداقل از این طریق بتوان امید داشت از نظر اجتماعی و حتی برخورد شدید با فروشندگان این وسیله مخوف، شاهد کاهش جرایم باشیم اما آن چیزی که شاید جامعه و حتی دستگاه قضایی بیش از رسیدگی قاطع و صدور حکم شایسته، نگران آن باشد، تبعات اجتماعی و جراحتی است که بر پیکر نظم عمومی و امنیت اجتماعی وارد می‌شود. این احساس که افراد جامعه نتوانند آن‌طور که آرامش مطلوب اقتضا می‌کند در اجتماع حضور یابند به این سادگی قابل ترمیم نیست؛ کمااینکه موجبات سوءاستفاده سایر مجرمان پنهان را نیز فراهم می‌آورد. بنابراین آنچه در چند روز گذشته شاهد بودیم شاید تلنگری بر صاحبان حفظ نظم و امنیت کشور باشد تا با موشکافی و ریشه‌یابی علل و عوامل اینچنین حوادثی حداقل تلاشی در جهت التیام این زخم بر امنیت اجتماع به عمل آورند.

*وکیل پایه یک دادگستری

حادثه‌ها

## دستگیری زندانی فراری بعد از ۴ سال

■ **شرق:** زندانی فراری که چهار سال پیش به علت بیماری قلبی در بیمارستان بستری شده و با استفاده از این موقعیت فرار کرده بود، بار دیگر دستگیر شد. این مرد به نام اصغر به جرم حمل موادمخدر در زندان بود که چهار سال پیش برای مداوا به بیمارستان قلب منتقل شد و از آنجا فرار کرد. از زمان فرار اصغر، هیچ‌گونه سرنخی از محل اختفای وی به دست نیامد تا اینکه ماموران کلانتری ۲۲ مهرشهر طی گزارشی مطلع شدند این فرد در حوزه استحفاظی آنها سکونت دارد. به این ترتیب متهم که تغییر چهره داده بود، شناسایی و دستگیر شد.

## فروشنده سکه‌های تقلبی ربوده شد

■ **پلیس‌خبر:** فردی که به دلیل فروش سکه‌های عتیقه تقلبی توسط خریداران ربوده شده بود در کمتر از دو ساعت آزاد و از وی هزار و ۷۰۰عدد سکه عتیقه تقلبی کشف و ضبط شد. سرهنگ «حسین‌زاده» رییس پلیس آگاهی استان اصفهان با اعلام این خبر گفت: پس از وقوع این آدم‌ربایی در تحقیقات مشخص شد آدم‌ربایان در تماس با خانواده فرد ربوده‌شده مبلغ ۳۰میلیون باج خواسته‌اند. این مقام انتظامی تصریح کرد: ماموران با به‌کارگیری اقدامات فنی و پلیسی در کمتر از دو ساعت پس از وقوع آدم‌ربایی، دو متهم را شناسایی کردند و عملیات دستگیری متهمان و آزادی گروگان آغاز شد. رییس پلیس آگاهی اصفهان گفت: پس از آزادی گروگان مشخص شد او فردی سابقه‌دار است که با همدستی شخص دیگری هزار و ۷۰۰عدد سکه عتیقه تقلبی را به آدم‌ربایان به مبلغ ۳۰میلیون تومان فروخته است. ماجرا به این شکل اتفاق افتاد که هنگام تحویل دادن سکه‌ها خریداران متوجه تقلبی بودن سکه‌ها شدند و در این موقع یکی از فروشندگان با برداشتن پول متواری شد و خریداران نیز همدست وی را ربودند تا پول خود را پس‌بگیرند.

## اعتراف دو دختر نوجوان به ۳۰۰ کیف‌قاپی

■ **ایسنا:** دو دختر نوجوان که اقدام به ۳۰۰ فقره کیف‌قاپی کرده بودند، توسط پلیس دستگیر شدند. مصطفی صادقیان، سرپرست مرکز اطلاع‌رسانی فرماندهی انتظامی استان اصفهان درباره جزییات این پرونده گفت: در پی شکایت برخی شهروندان اصفهانی مبنی بر وقوع کیف‌قاپی در ایستگاه‌ها و اتوبوس‌های شهری، ماموران به صورت نامحسوس در محل‌های اعلام‌شده حضور یافتند و دو دختر را در زمان کیف‌قاپی دستگیر کردند. این مقام انتظامی افزود: از متهمان ۱۴ و ۱۹ساله دو دستگاه تلفن‌همراه و مبلغی وجه نقد کشف شد. سپس متهمان در بازجویی پلیس به ۳۰۰ فقره سرقت در اتوبوس‌ها، ایستگاه و معابر سطح شهر اعتراف کردند.

## زورگیران مسلح در پایان راه

■ **شرق:** ماموران پلیس دماوند، دو سارق را که با استفاده از سلاح گرم، اقدام به مجروح کردن طعمه خود کرده بودند، طی یک عملیات پلیسی دستگیر کردند. سرهنگ قدسی، فرمانده نیروی انتظامی دماوند در این رابطه توضیح داد: «در پی تماس شهروندان با مرکز فوریت‌های پلیسی ۱۱۰ مبنی بر وقوع یک مورد زورگیری مسلحانه منجر به جرح، ماموران برای انجام اقدامات پلیسی به محل اعزام شدند.» وی افزود: با حضور ماموران در محل، فردی که از ناحیه شکم دچار خونریزی شده بود به عوامل انتظامی گفت، دو نفر مجهز به سلاح گرم به قصد زورگیری و سرقت، جلو وی را در یک نقطه خلوت گرفته و طی یک درگیری با تیراندازی از محل متواری شدند. این مقام مسوول در ادامه بیان داشت: با توجه به حساسیت موضوع و مشخص نبودن هویت متهمان، ماموران پس از دریافت اطلاعات و استفاده از شگردهای خاص پلیسی و گشت‌های نامحسوس موفق شدند، سارقان زورگیر با هویت «شهرام- ج و شهرام – پ» را شناسایی و در یک عملیات غافلگیرانه دستگیر کنند. متهمان در بازجویی‌های فنی پلیس به بزه انتسابی اعتراف کردند و جهت سیر مراحل قانونی تحویل مراجع قضایی داده شدند.

## کلاهبرداری با راه‌اندازی شرکت کاریابی

■ **شرق:** چهار کلاهبردار که با تاسیس شرکت کاریابی قلابی در شهریار استان تهران از ۳۰ جوینده کار کلاهبرداری میلیونی کرده بودند، به دام افتادند. با مراجعه حضوری تعدادی از شهروندان به دایره جرایم اقتصادی پلیس آگاهی شهریار و اعلام شکایت علیه تعدادی کلاهبردار که با تاسیس شرکت کاریابی دروغین از شهروندان جویای کار کلاهبرداری کرده و سپس متواری شده بودند، رسیدگی به موضوع در دستور کار ماموران قرار گرفت و با توجه به اظهارات مالباختگان و تحقیقات تکمیلی، محل اختفای یکی از اعضای فعال این شرکت که آرش نام دارد، شناسایی و بازداشت شد. در ادامه سه عضو دیگر این باند نیز به دام افتادند و تحت بازجویی قرار گرفتند. سرکرده این گروه به نام فریدون در بازجویی‌ها گفت: من و سه نفر دیگر از دوستانم تصمیم گرفتیم با تاسیس یک شرکت کاریابی دروغین و تبلیغ آن در رسانه‌ها از افراد ناآگاه که از امور اداری شناخت کامل ندارند، کلاهبرداری کنیم. وی ادامه داد: با انجام تبلیغات و پخش اعلامیه در همان چند روز اول ۳۵ نفر از افراد بیکار به شرکت ما مراجعه کرده و با پر